

همه‌ی آن خاطرات روشن و پاک

یادداشت مدیر مسئول

یک:

در گذر طولانی زندگی، خاطراتی هست که هرگز فراموش نمی‌شود، «فراموشی» کلمه خوبی نیست: می‌خواهم بگویم همان جور مثل همان وقتی که اتفاق افتاده، زلال و شفافند، واضح و روشن و زنده. انگار این همه سال، این همه اتفاق، این همه فراز و نشیب، این همه گرفتاری و مشغله، این همه مسئولیت و دغدغه، این همه توفیق و ناکامی و همه این چیزهایی که زندگی ما را در خود گرفته و از خود آکنده، از «کنار» آن خاطره گذشته‌اند و به شکلی حیرت‌آور، از نشاندن غباری بر رخسار باطرافت آن، عاجز مانده‌اند.

خاطرات روز اول مهر کلاس اول دبستان، چنین است. اگرچه برای هر کس متفاوت می‌نماید: گاه مطبوع و شاد، گاه ناراحت‌کننده و سخت و گاه فانتزی و رویایی، ولی وجه مشترک همگی، جادوی غریبی است که در روز اول مهر کلاس اول نهفته است و حسی که حتی هنگام بازگو کردنش، همچنان نگفته. یاد آقای ملکیان، معلم کلاس اول ابتدایی‌ام، دبستان مطلع داشت، بخیر...

دو:

کمی بزرگتر شدیم. دیگر داشتیم برای خودمان مردمی شدیم، سحرها بیدارمان می‌کردند. وقتی خواب‌آلود از اطاق بیرون می‌آمدیم می‌دیدیم چراغها همه روشن است، همه بیدارند و دور سفره نشسته‌اند. انگارنه انگار نیمه شب است. از رادیو، اوایی خاصی پخش می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ...» بالحن و ضرباهنگی محکم و آهنگین، و در عین حال... شاید آن روزها فکر می‌کردم: «محزون». دامنه لغات خیلی وسیع نبود و یا شاید برای ابراز احساسات در آن سن و سال به کلمات بیشتری نیاز نبود، ولی الان که فکر می‌کنم یا دقیق تر بگویم، بیاد می‌آورم، آن صدا که شب‌های بعد هم مکرراً در فضای سحر طین‌انداز می‌شد «عارفانه و سرشار از معنویت» بود و همینطور صدای آرام پاردم که روزی یک جزء قرآن تلاوت می‌کردند. هنوز هم هر سال سحرهای ماه مبارک رمضان، همان خاطرات صمیمی و عزیز، با همان حس و حال، برایم تداعی می‌شود، همان جور گرم و زلال...

سه:

این روزها، همه‌ی آن خاطرات، همان جور روشن و پاک در برای دیدگانم خودنمایی می‌کنند. حس باشکوهی است که آنرا به فال نیک گرفته، ضمن آرزوی قبولی طاعات و عبادات و تبریک اول مهر، سال تحصیلی‌ای سرشار از رشد و بالندگی و شکوفایی علمی، توان با آرامش و طمأنیه معنوی، برای همه دانش‌آموزان و دانشجویان امیدآفرین فردا، دانشگاهیان و ملت فرهیخته ایران، از درگاه خداوند متعال مسئلت می‌نمایم. □

دکتر علیرضا ناصری
صاحب امتیاز
و مدیر مسئول



یادداشت سردبیر

همین که پیش هم باشم	همین که فرقی باش
تو چشم آسمون داش	همین که کاهی چشم‌من
با چشم‌من تویی ننم	همین که کاهی دنیارو
میون آینه‌ی ششم ...	همین که چشم بر راه تو
بازم حس می‌کنم هستم	بازم حس می‌کنم زنده‌م
بکی خیر تویی بستم	گوچا بودست دل رو
تو روزایی که دکریم	همین که می‌شید است بو
که کاهی سخت و دکریم	که کاهی ساده‌ی خدم
دست سم منواده	همین احساس خوبی که
برای قلبم افتاده ...	همین که آحاق شن
بازم حس می‌کنم هستم	بازم حس می‌کنم زنده‌م
بکی خیر تویی بستم	گوچا بودست دل رو

دکتر افشین یداللهی
سردبیر

